



## بررسی «طوفان دیگری در راه است»

# آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه

رضاگر جی زاد

### مانیفست چیست؟

یافتن پاسخ برای برخی از مفاهیم کمک می‌کند تا در نقد یک اثر زودتر به نتیجه برسیم: مانیفست Manifesto را به فارسی بیانیه و اعلامیه گفته‌اند. اما به عنوان اصطلاحی در علوم سیاسی که کاربرد فرهنگی و اجتماعی هم یافته است، چنین تبیین کرده‌اند: «پیام تفصیلی همراه با ابراز عقاید خویش است که می‌تواند از جانب یک گروه یا حزب سیاسی، شخصیت‌ها یا سازمان‌های ادبی و هنری و جز این‌ها انتشار یابد. در مانیفست معمولاً جهان بینی، مرام و برنامه عمل و تصمیم‌ها و پیشنهادهایی که باید انجام شود، قید می‌گردد.» (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۹۵)

مادر جای خود از این موضوع بهره خواهیم گرفت.

### اشاره‌ای به محتوای کتاب

شرحی است بر بازگشت (توبه، توبه نصوح) (زینت) زنی آوازخوان، رقص و بدکاره به سوی خداوند کریم. آن‌هم از میانه جشن عروسی یک زوج وابسته به دربار سلطنتی و هنگامی که تمام مدعوین مسحور هنرنمایی وی در رقص و آواز و بدن‌نمایی شده‌اند. زن (زینت) عامل بازگشت خود را که جوانی ژنده‌پوش و ژولیده (کامی=کمال) و مطرود خانواده است، در پناه خویش می‌گیرد و او را تا گرفتن تخصص در جراحی مغز و اعصاب پشتیبانی می‌کند و سرانجام کمال، از آمریکا باز می‌گردد و مستقیم به اهواز می‌رود و در گروه شهید چمران به جنگجویان می‌پیوندد. زخمی می‌شود و در

از مفاهیم و اعتقادات دینی من در این کتاب متبلور شده و به ظهور رسیده است.»

جمله دیگری هم نویسنده همان جا درباره این اثر دارد: «نطفه این کار ۲۰ سال پیش منعقد شد و در واقع بین دست نوشته‌های اولیه و دست نوشته‌های آخر ۲۰ سال طول کشیده است... همیشه فکر می‌کردم برای رویه رو شدن با این موضوع باید از قبل آزمون و خطا کرده و با تجربه بیشتری در راه قدم گذاشت.» جالب این نکته هم است: «این اثر حدود ۴۰ بار توسط دوستان مختلف بازخوانی شده و در این مرحله (بعد از چاپ) کتاب است که باید حرف بزند.»

### حرف کتاب

کلیات مفهومی «طوفانی دیگر در راه است» را شجاعی باغزل بلند حافظ در آغاز کتاب با مخاطبان در میان می‌گذارد. غزل حافظ با این مطلع آغاز می‌شود:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند  
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

برخی از مفسران و شارحان می‌گویند این غزل به عارف بزرگ و شاعر (قرن هشتم و نهم) «شاه نعمت‌الله ولی» تعریفی دارد. شاعر با این بیت (بیت مقطع) غزل را پایان می‌بخشد:

حافظا دوام وصل میسر نمی‌شود  
شاهان کم التفات به حال گنا کنند

«شجاعی، سیدمهدی ۱۳۳۹. طوفان دیگری در راه است.

تهران. کتاب نیستان، ۱۳۸۴.

۱- داستان‌های فارسی، قرن ۱۴. الف. عنوان» (شناسنامه کتاب)

پرسش: آیا این «داستان فارسی»، مجموعه داستان به هم پیوسته است یا رمان؟

«همان‌طور که می‌دانید این کتاب ۱۰ فصل دارد که این فصول متناسب با اسم اصلی رمان، ... در بخش‌هایی از رمان، روایت نویسنده هم هست.» (روزنامه همشهری، ۱۱ مرداد ۱۳۸۶، سیدمهدی شجاعی) پس پاسخ پرسش ما داده شد که «طوفان دیگری در راه است» از نظر نویسنده «رمان» است.

### مانیفست؟

«محسن چینی فروشان»، مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در جلسه رونمایی این کتاب، آن را «مانیفست سیدمهدی شجاعی» دانست و افزود: «ما در آینه این اثر می‌توانیم باورها، منش و عقیده سیدمهدی شجاعی را ببینیم» این جمله در روزنامه همشهری، شنبه ۱۳ مردادماه و بعد در «کتاب هفته» شماره ۹۳ شنبه ۲۰ مرداد ماه آمده است. اما واکنش سیدمهدی شجاعی نسبت به این اصطلاح و به نقل از روزنامه همشهری همین روز:

«شجاعی درباره تعبیر مانیفست گفت: این تعبیر برایم جالب بود و تعبیر درستی است. چرا که خیلی

بیمارستان در کنار «زینت» به شهادت می‌رسد.

حاج امین، مرد ثروتمند و خیرری است. قصد ساختن مدرسه‌ای دارد اما زینت خلاف اقدام اهل محل، خانه‌اش را نمی‌فروشد. سرانجام وضعیت فروش را به دیدار با حاج امین موکول می‌کند. حاج امین با اکراه - به سبب سابقه بد زینت - این دیدار را می‌پذیرد اما اشراف زینت به نیت قلبی حاج امین، مرد را در بهت فرو می‌برد.

حاج امین پس از این دیدار بیمار می‌شود. حاج امین پدر کامی (کمال) است اما پس از طرد فرزندش از سر نوشت او بی‌خبر می‌ماند. سرانجام در می‌یابد؛ زینت از این راز آگاه است. زن بخشی از نامه‌های خود و کمال را در بیمارستان به حاج امین می‌دهد. این نامه‌ها هنگامی بین این دو رد و بدل شده که کمال برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته است. برادران زینت در آمریکا هزینه تحصیل و مواظبت از کمال را به عهده دارند. حاج امین اما از وضع کنونی فرزند مطرودش، کمال، بی‌خبر است، سرانجام زینت او را در عمل با واقعیت بزرگی آشنا می‌کند: «خب. بحمدالله رسیدیم و فکر می‌کنم که سوال و ابهامی باقی نمانده باشد... ضمنا

حواسمان باشد که حال و روز کمال، گریه برانگیز نیست، غبطه برانگیز است. ما برای دوری و فاصله و دلتنگی خودمان گریه می‌کنیم. بعله بفرمایید! از این طرف، ردیف پنجم.»

(۳۹۵)

سابقه

سیل‌مهدی شجاعی، سابقه نوشتن بعد از انقلاب دارد و از اولین نویسندگان نسل

پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به شمار می‌رود. داستان کوتاه و بلند، در حال و هوای جنگ و غیر جنگ و با محتوای دینی و اجتماعی (و طنز) نوشته است. بازسازی مفاهیم و ادعیه دینی با نثر ادبی فخیم، بازآفرینی زندگی شخصیت‌های درجه اول مذهب شیعه در قالب داستانونواره، نوشتن فیلمنامه از سابقه و تجربه متنوع وی حکایت دارد.

نوشته‌های شجاعی از دویژگی مهم و به هم بسته و مکمل یکدیگر برخوردار است؛

الف- نثر ادبی فخیم

ب- احساس و عاطفه قوی که از معرفت دینی وی آب می‌خورد و بدان غلظت می‌بخشد.

## □ نوشته‌های شجاعی از دویژگی

مهم و به هم بسته و مکمل یکدیگر

برخوردار است؛

الف- نثر ادبی فخیم

ب- احساس و عاطفه قوی که از

معرفت دینی وی آب می‌خورد و بدان

غلظت می‌بخشد.

این دو مختصه سبب شده است اکثر

آثار داستانی (غیرطنزی) وی دارای

فضاهای عاطفی و زبانی نزدیک

باشند. و تا حدی سطوح زبانی و

عاطفی شخصیت‌ها در لایه درونی با

هم قرابت بیابند.

معرفت از شون نمی‌چکه. سقف همه شون چیکه می‌کنه.

(۳۵)

پس زبان ادبی با فضای عاطفی از تجربه‌های دیرین نویسنده است تا امروز.

سابقه دیگر

شجاعی به تنوع بخشی راوی در داستان نیز علاقه دارد. نفس چنین کاری امتیاز داستان نویس است. تا آن جا که به خاطر دارم؛ از «کشتی پهلو گرفته» آغاز کرده است.

«آفتاب در حجاب» را نیز از زاویه دید چند راوی می‌خوانیم.

و در «طوفان دیگری در راه است» این شگرد به صورت زیر دیده می‌شود؛

روایت نویسنده (راوی کل) فصل اول، فصل پنجم، فصل هفتم، فصل نهم

زینت خانم؛ فصل دوم، فصل چهارم، فصل دهم (من راوی) کامی (کمال)؛ فصل سوم (من راوی)

حاج امین؛ فصل ششم (من راوی)

نامه‌ها؛ فصل هشتم (نامه زینت خانم و کامی به هم) به نظر می‌رسد نویسنده

«طوفان دیگری در راه است»

برای موفقیت در داستان

چندروایتی هنوز باید تجربه

کند. زیرا در این رمان

آزموده‌های گذشته چندان

تأثیری در کارش نداشته

است. از قضا زاویه دید

راوی کل بهتر و

حس گذارتر از بقیه زاویه

دیدها درآمده است زیرا؛

-راوی کل، «همه چیز دان»

یا «دانای کل» یا «خدای

کوچک» نیست. راوی کل در فصول چهارگانه (اول،

پنجم و هفتم، نهم) از امکانات خویش آگاه است

زیرا بیشتر نقش ارتباطی بین شخصیت‌ها و فضای

داستان را بازی می‌کند، لذا در این فصل‌ها از زاویه

دید «دانای محدود»، مخاطب قصه را پی می‌گیرد.

در همین فصول طرح (پیرنگ) داستانی نیز در

چهارچوب استخواندارتری ظاهر می‌شود.

راوی دانای محدود، سبب می‌شود تا نقش روایت

کمرنگ‌تر شود و تحول قصه به داستان پذیرفتنی‌تر

جلوه کند. زیرا در این فصل‌ها، هر یک از

شخصیت‌ها جایی برای خود باز می‌کنند و تلاش

دارند در عرصه کنش و واکنش درونیات و منویات

خود را بروز دهند. حال در روایات دیگر که از زاویه



این دو مختصه سبب شده است اکثر آثار داستانی (غیرطنزی) وی دارای فضاهای عاطفی و زبانی نزدیک باشند. و تا حدی سطوح زبانی و عاطفی شخصیت‌ها در لایه درونی با هم قرابت بیابند. کمتر اتفاق می‌افتد در آثاری که به چهارچوب داستان نزدیک‌ترند، به ویژه با رویکرد و درون مایه اخلاقی و دینی زبان شخصیت، لحن خاص بیابد. البته نمونه‌ای ویژه در «طوفان دیگری در راه است» دیده می‌شود (فصل سوم). نمونه بدهم:

«تو چه تهوری داری زن!... باهاس گفت لوطی مسلکی... از تو دوستم می‌آد. آنقدر که دلم می‌خواهد به شکم سیرازت یزام. مردم؟ باشم! از تو که مزدتر نیستم... همه شونو بچلونوی به قطره

دید اول شخص (من راوی)، ماجراهای گذشته نه بازسازی که روایت می شود، زینت خانم یا حاج امین و کامی است که میدان دارند. نمونه ها را کنار یکدیگر قرار دهیم!

«حاج امین تا آنجا که یادش می آید، فقط گفته است! -منو با این زینکه بدکاره رو برو نکنید.»  
و وقتی مهندس سیف توضیح داده که:  
«این حرف ها مربوط به گذشته است.»  
حاج امین گفته:

«از کجا معلوم؟!»

تا اینجا را حاج امین مطمئن است، ولی این که نشسته باشد و پشت سر زینت خانم چیزی بافته باشد، یادش نمی آید.

(فصل ۱. باد. ۱۱)

«حاج امین با لرزش خفیف در دست ها، فنجان را برمی دارد و به سمت دهان می برد. عطر چای در دماغش می پیچد، چای را تا به آخر سر می کشد و فنجان را بر زمین می گذارد.

با خودش فکر می کند؛ کاش سیگار اشونیش را همراه آورده بود تا در این حیرت و آشفتگی به دادش برسد.

زینت در فضای سنگین سکوت از جا بلند می شود، به بهانه میوه آوردن، و پیش از رفتن می گوید:

«حاج امین! سیگار اشنو نداریم ولی وینستون هست، اگر می کشی بیارم.»

حاج امین انگار بخواهد دست زینت را بگیرد و بنشانند، بر روی زانو نیم خیز می شود:

«بیا بنشین زینت خانم! من که سردر نمی آورم!»  
فنجان در میانه دست و دهان سیف خشک می شود؛

چرا امشب حاج امین مثل دیوانه ها رفتار می کند! انگار اصلاً به خودش نیست: «چی شده حاج امین؟! از چی سردر نمی آری؟!»

نه مجال پاسخ گفتن به سوال سیف هست و نه دل و دماغ و هوش و حواسی که حاج امین بگوید از ابتدای ورود به این خانه به او چه گذشته است.

زینت اما نمی شنید:

«می رم میوه ای چیزی بیارم، الان برمی گردم، حاج امین! سعی کنین به خودتون مسلط باشین!»

حیرت سیف را، این پاسخ زینت بیشتر دامن می زند:

«حاج امین! به من می گین این جا چه خبره یا نه؟!»  
(فصل ۱. باد. ۱۹)

«(زینت) آنقدر سوال های مختلف سیف را بی پاسخ می گذارد که سیف با خشم و کلافگی فریاد می زند:

«خانم محترم! چرا متوجه نیستین؟ من همه کاره

دکتر غیائی که اصلاً انتظار چنین سوالی را ندارد،... سعی می کند که بر خود مسلط شود و با خونسردی و متانت پاسخ می دهد:

«آگه اون مسئله خصوصی به نحوی سلامتی بیمار و به مخاطره بندازه، طبیعتاً پزشک باید در جریان قرار بگیره.»

«بسیار خوب، شما به عقل آقای حاج امین که شک ندارید. دارید؟»

«نه! اکی همچی حرفی زده؟»

«این که من چی گفتم و ایشون چی شنیده مهم نیست. مهم...»

«چرا مهم نیست؟! ایشون بعد از اون مذاکرات...»  
(فصل ۵. باران. ۷۵)

«دکتر مقابل سیف بر صندلی می نشیند و به چشم های او زل می زند و با ناباوری می پرسد:

«یعنی واقعاً تو که همه جیک و پیک حاجی رو می دونی، نفهمیدی که این زن چطور می پاش تو زندگی حاج باز شده؟! دنبال چی آمده...؟»

«مطمئن باش دکتر! چیزایی که بهت گفتم، دقیقاً همه اون چیزایی بوده که می دونستم. یک کلمه هم از قلم ننداختم. اگر قرار باشه چیز تازه ای به دست بیاد، تو می تونی استخراج کنی، به وسیله شغل شریف پزشکی!»

«قبل از این که تو بگی، تلاشمو کردم، نم پس نداد...»

«منم همه راه هایی که بلد بودم، رفتم. از درخواست و تمنا و التماس تا دعوا و تشر و تهدید، هیچ کدوم نتیجه نداد.»

«من از طرف که مایوس شدم، رفتم سراغ خود حاجی! ولی اونجا هم به سنگ خوردم.»

«غلط نکنم طرف از حاجی گزک داره. به دسته گلی تو جوونی...»

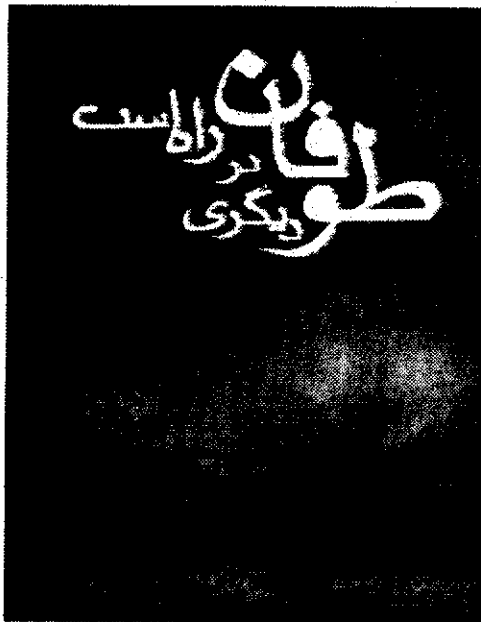
دکتر به تأیید سر تکان می دهد:

«یا چیزی شبیه به این حرفا»  
(فصل ۷. ابرهای متراکم. ۱۱۳-۱۱۴)

نقل قول ها فقط برای نشان دادن این نکته بود که در فصل های روایت از زاویه دید «دانای محلووده»، عمل داستانی وجود دارد، خلاف فصل های دیگر (زاویه دید اول شخص) که بندرت چنین بخشی وجود دارد. آن هم گذرا و بازسازی نیم بند گذشته است.

(فصل ۸، نامه ها بحث دیگری می طلبد.) به همین سبب، زیاده گویی، ساختن کلمات قصار، آوردن حواشی در متن نیز بر معضل می افزاید و به طور جدی از چهارچوب داستان خارج می شود. رجوع کنید به نمونه ها (فصل ۴، طوفان، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳)

فصل ۶، سیل، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲)



حاج امین هستم. هم وکیلشم، هم مباشرشم، هم پسرشم، هم مشاورشم، همه چی شم. هیچی تو زندگی حاج امین نیست که من ازش بی اطلاع باشم. من نباید بدوتم که شما چه بلایی سر این پیرمرد آوردین که راهی بیمارستانش کردین؟!»

زینت به جای پاسخ دادن، با خونسردی می پرسد:

«واقعاً شما پسرشین؟! یعنی حاج امین پدر شماست؟»  
(فصل ۵، باران. ۷۱۰)

«سیف با اکراه از اتاق بیرون می رود و لای در را به عمد باز می گذارد. دکتر رو می کند به زینت و بی مقدمه می گوید:

«می شه پیرسم که شما با این حاج امین چی گفتین که دفعتاً سیستم ارگانیک بدنش به هم ریخته و همه شاخص های سلامتش متغیر شده؟»

زینت از جا بلند می شود، در زامی بندد، دوباره سر جای خود، مقابل دکتر می نشیند و می گوید:

«آقای دکتر! اگر جسارت تلقی نشه، می خوام به سوال ازتون پیرسم، صرفاً جهت اطلاع خودم.»

دکتر با خوشرویی و خرسندی پاسخ می دهد:

«پیرسید خانم! من در خدمتم.»  
«سئوالم اینه که آیا یک پزشک عمومی حق داره در مسایل خصوصی افراد دخالت کنه؟»

(فصل نهم، طوفان دیگر، از ۳۳۳ تا انتها ۳۳۸ اضافی است)

مشکل چیست؟

کتاب ۳۴۰ صفحه دارد. حدود ۳۳۰ صفحه نوشته هاست (با توجه به برگ های سفید بین فصل ها). پس حجم قابل توجهی است. اما این حجم چشمگیر کتاب چند شخصیت دارد؟ بشماریم؛ ۱- زینب خانم ۲- حاج امین؛ ۳- مهندس سیف ۴- مش خدیجه ۵- دکتر غیانی ۶- کامی (کمال) که مطرح اند.

سایه های گلرایی از افراد دیگر هم دیده می شود؛ ۱- آمنه (همسر حاج امین) ۲- آیت الله سعیدی ۳- مصطفی چمران ۴- کارکنان بیمارستان ۵- برادران زینت خانم و چندتن دیگر که نه رعندند و نه برق. تکه ناچیزی از برف در آفتاب تموز.

از شخصیت های ردیف اول؛ فقط زینت خانم است که محور می شود. همه چیز به او بستگی می یابد. اگر زینت خانم نباشد، تمام فصل های کتاب «هباء مشورا» است. زیرا هیچ یک از شخصیت های دیگر استقلال ندارند. کتاب (رمان) تک ساحتی و تک شخصیتی همه کاره به تمام معنی است. لذا چنین نوشتاری اگر دو برابر این حجم هم باشد، نمی تواند «رمان» به معنای خاص کلمه گفت.

چنین کتاب هایی اگر بخواهند به قالب رمان نزدیک شوند یا به واقع رمان باشند، باید تنها با «یک زاویه دیده» و «یک راوی» نوشته شوند؛ زاویه دید راوی کل (دانای کل) یا «من راوی» یا «تک گویی درونی» در شیوه «سیال ذهن».

متأسفانه تجربه های گذشته و فاصله گذاری ۲۰ ساله بین «نگارش اول: ۱۳۶۵» و «نگارش دوم: ۱۳۸۵» (آخرین برگ کتاب) هیچ کمکی به نویسنده نکرده است. به ویژه آن چندده نفر خوانندگان بیش از چاپ نیز به نظر می رسد نتوانسته اند مشاوره کارشناسانه به نویسنده بدهند. یا نویسنده نخواست یا نتوانست از آرای آنان بهره بگیرد. در هر حال «طوفان دیگر در راه است» فقط بار داستانی دارد. بدون طرح (پیرنگ) محکم و فراگیر. و در بسیاری جاها خالی از طرح داستانی است.

فصل نامه ها

این فصل (۱۳۳-۲۰۳) ۷۰ صفحه ای ۴۳ نامه را دربر دارد.

۲۸ عنوان از کامی (کمال) به زینت خانم است که به جای مادر کامی حساب می شود و ۱۳ عنوان از زینت خانم به کامی (کمال) است. یک عنوان نامه را کمال برای مادر واقعی اش (آمنه) می نویسد و یک عنوان را مش «خدیجه ولی پور» که با زینت خانم زندگی

□ از شخصیت های ردیف اول «طوفان دیگری در راه است»؛ فقط زینت خانم است که محور می شود. همه چیز به او بستگی می یابد. اگر زینت خانم نباشد، تمام فصل های کتاب «هباء مشورا» است. زیرا هیچ یک از شخصیت های دیگر استقلال ندارند. کتاب (رمان) تک ساحتی و تک شخصیتی همه کاره به تمام معنی است. لذا چنین نوشتاری را اگر دو برابر این حجم هم باشد، نمی تواند «رمان» به معنای خاص کلمه گفت.

می کند برای کمال می فرستد.

بنابر این حدود یک پنجم حجم کتاب را نامه ها می سازند. گرچه این شیوه کار بر تنوع روایت کتاب افزوده، اما کتاب چنین حجمی را با توجه به تکرار مفهومی نامه ها بر نمی تابد و مخاطب را خسته می کند. به راحتی امکان کم کردن از حجم و تعداد نامه ها وجود دارد، بدون آن که به جریان اصلی لطمه ای وارد شود.

نکته

نویسنده در جاهای مختلف بر ارتباط فیزیکی و عرفانی زینت خانم و کمال تأکید می کند. نگارنده به سبب باور به این موضوع، به نفس چنین روایتی اشکالی وارد نمی کند. اما شیوه ورود به این وادی و نوع تبیین آن در عرصه عمل داستانی اهمیتی به مراتب بیشتر می یابد. نویسنده باید همراه با وقوع چنین رویداد خارق العاده و فراواقعیت از عهده اقتناع مخاطب برآید و در او حس لازم را برانگیزد. حتی تعجب و از حال عادی خارج شدن «حاج امین» در اولین ملاقات با زینت خانم نیز کفایت نمی کند (فصل اول، از ۱۴ به بعد و در فصل های بعد مکرر می شود).

درست می نماید که زینت به سبب «توبه نصوح» از گذشته و ساختن زندگی تازه خداپسندانه برای خود و دیگران (مش خدیجه، کمال و ...) مزد اعمال

صالحش را می گیرد اما همه مخاطبان مانند نویسنده نمی اندیشند. برای مخاطبان به ویژه آدم هایی که برای هر رویدادی علت می گردند- حق هم دارند- و اصل علت و معلول برای آنان شدن و بودن و رفتن را می سازد، نیز باید حسابی باز کرد. باورمندان به طلیعه های اندیشه های اشرافی نیز نمی توانند بدون تحت تأثیر قرار گرفتن «دل» شان، با ماجراهای خارق العاده و فرامتنی همذات پنداری کنند. «آن» حافظ باید در نور ستاره یا ماه یا آفتاب تجلی کند. تبیین داستانی این مهم در «طوفان دیگر در راه است» آشکارا نارساست. به ویژه که نویسنده بر این بعد زینت خانم اصرار می ورزد و بعد برای کمال و به صورت خاص در فصل پایانی، در بیمارستان. (از ۳۸۱ به بعد)

و اوج ارتباط کمال با عالم ماورایی و تشریح آن برای زینت خانم از (۳۸۴ تا ۳۸۷) آمده است و از عنوان این فصل «رنگین کمان» نیز در این محدوده، رمزگشایی می شود و در (۳۹۵) برای حاج امین و مهندس سیف نیز با اشاره به زینت خانم جلوه خود را می یابد. زیرا با ظهور رنگین کمان، «کمال» برای دیدار پدرش - حاج امین - در فراسو پدیدار می شود.

واقعیت چیست؟

واقعیت ارتباط نویسنده با محتوای کتاب «طوفان دیگری در راه است» در همان واژه «مانیفست» معنا می یابد با زیان و عاطفه سرشار معرفتی در نوشتاری آمیخته به مایه های داستانی (نه رمان) و منویات شجاعی.

سید مهدی شجاعی باید کتاب دیگری بنویسد، با این شرط که افکار و اندیشه ها و منویات و آرمان هایش را برای چهارچوب رمان شکل دهد. زیرا که این کار شدنی است. تجربه های زیادی در اختیار داریم.

اما «رمان» را نمی توان به هر شکلی که آرزو داریم درآورد. گرچه رمان نیز می تواند تحول بپذیرد که تاکنون پذیرفته است. «آرزو می خواه لیک اندازه خواه».

منابع

- فرهنگ علوم سیاسی، انگلیسی به فارسی،

فارسی به انگلیسی، گردآورنده، تدوین: علی آقا

بخشی با همکاری مینو افشاری راد، بهار ۱۳۷۴،

۱۰۰۰ نسخه، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران